



## پیغام عشق

قسمت هزار و پانصد و نوزدهم





خلاصه شرح ابیات مثنوی و دیوان شمس ، موضوع برنامه ۹۸۹ گنج حضور، بخش ششم

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۴۴۶۲

عزم‌ها و قصدها در ماجرا

گاه‌گاهی راست می‌آید تو را

در ماجرای زندگی عزم می‌کنی، تصمیم می‌گیری و قصد می‌کنی. این‌ها با سبب‌سازی گاهی درست درمی‌آیند و چیزی را که به دنبال آن می‌روی به دست می‌آوری.

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۴۴۶۳

تا به طمع آن دلت نیت کند

بار دیگر نیتت را بشکند

\*طمع: زیاده‌خواهی، حرص، آز

دوباره طمع می‌کنی، نیت می‌کنی و می‌گویی حالا که این کار درست شد، دنبال کار دیگر بروم. دوباره برنامه‌ریزی می‌کنی و جلو می‌روی ولی این بار به هدفت نمی‌رسی. درحقیقت نیت تو را خداوند می‌شکند، زیرا می‌خواهد نشان دهد که «من هستم.»

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۴۴۶۴

ور به کلی بی‌مرادت داشتی

دل شدی نومید، امل کی کاشتی؟

\*امل: آرزو



اگر خداوند تو را به کلی بی‌مراد کند و به هیچ‌کدام از چیزهایی که با سبب‌سازی فکر و عمل می‌کنی و نیت رسیدن به آن‌ها را داری، نرسی، دیگر آرزو نمی‌کنی.

نکته: توجه کنید این خواسته‌ها و بی‌مرادی‌ها به بیداری ما کمک می‌کنند. این‌ها مکانیسم بیداری هستند. ولی ما می‌ترسیم، ناراحت می‌شویم و با واکنش و گریه و زاری فرصت را از دست می‌دهیم.

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۴۴۶۵

ور نکاریدی اَمَل، از عوری اش

گی شدی پیدا بر او مَقهوری اش؟

\*مَقهور: خوارشده، مغلوب

اگر انسان در دلش آرزو نمی‌کاشت و دنبال چیزهای بیرونی نبود، عور می‌ماند. [منظور از عور حالتی است که هشیاری هنوز با چیزی همانیده نشده و بی‌فرم است.] در این صورت چگونه بدون هم‌هویت شدن با چیزها خودش را به‌عنوان هشیاری تشخیص می‌داد و به غالب بودن خداوند و هیچ‌کاره بودن من‌ذهنی‌اش پی می‌برد؟ [همان‌طور که با دیدن ماه در آسمان، به وجود آسمان پی می‌بریم، از طریق یک آرزو یا فکر نیز می‌توانیم به‌عنوان هشیاری بی‌فرم خود را بشناسیم و بدانیم که این من‌ذهنی نیستیم. در حالتی که اگر به‌صورت هشیاری بی‌فرم می‌ماندیم و درد هشیارانه ناشی از چسبیدن به چیزها را نمی‌کشیدیم، این شناسایی ممکن نبود.]

نکته ۱: شما باید یک روزی به این نتیجه برسید که تمام کارها در دست خداوند است و ما به‌عنوان من‌ذهنی هیچ‌کاره هستیم. این موضوع را هر کسی باید در درون برای خودش حل کند و بداند که با ذهن حل نمی‌شود. یعنی اگرچه همچنان برای رسیدن به جایی سبب‌ها را پشت سرهم می‌چیند اما در عین حال بر جاهلی و عاجزی خود واقف است و می‌داند یک



مسبب دیگری وجود دارد که همه چیز در دست اوست. بنابراین باید لحظه به لحظه فضا را باز کند تا ببیند او چه می گوید. اگر هم به آن چیزی که می خواست نرسد باز هم فضا را باز می کند و از این که چیزی یاد گرفته خوشحال می شود.

نکته ۲: شما می گوید عقل من ذهنی من مغلوب عقل خداوند است و من شاد هستم. اگر شما هر بی مرادی را فرصتی برای یادگیری بدانید و در برابر آن با فضاگشایی شاد باشید، واکنش نشان ندهید، نترسید، خشمگین نشوید، نرنجید و گریه و زاری نکنید یعنی مغلوب شده اید.

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۳۷۸۷

آن که ببند او مُسَبِّب را عیان

کی نهد دل بر سبب های جهان؟

اگر کسی فضاگشایی کند و مُسَبِّب یعنی خداوند را عیان ببیند که در کار است، در این صورت به سبب های جهان که ذهن نشان می دهد دل نمی بندد، مطیع آن ها نمی شود و بر حسب آن ها فکر نمی کند.

نکته: چنین شخصی اگر هم بر حسب سبب ها فکر کند، به طور جامد به آن ها نمی چسبد و هم هویت نمی شود که باید حتماً به آن ها برسد. به آن چیزی هم که می خواهد حتی اگر نرسد، آن را کنار می گذارد و دنبال چیز دیگری می رود. مثل پرندگان که وقتی می خواهند آب بخورند، اگر ببیند در آن جا آدم ها هستند و گرفتاری وجود دارد، می روند و در جایی دیگر آب می خورند.

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۴۴۶۶

عاشقان از بی مرادی های خویش

با خبر گشتند از مولای خویش

عاشقان وقتی بی مراد می شوند، فضا را باز می کنند و می فهمند که عقلشان باید مغلوب عقل خداوند باشد.



مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۴۴۶۷

بی مرادی شد قلاووز بهشت

حُقَّتِ الْجَنَّةُ شِنُو اِیْ خَوْشِ سِرْشَتْ

\*قلاووز: پیش آهنگ، پیشرو لشکر

اگر در برابر بی مرادی فضا را باز کنی و خدا را به زندگی ات بیاوری، بنابراین بی مرادی راهنمای تو به بهشت می شود. بهشت همین فضای گشوده شده و انعکاس آن در بیرون است. ای کسی که سرشت و ذات تو همین آلت است و از جنس خدا هستی، تو بیا این حدیث را بشنو که می گوید: «بهشت در ناملايمات و سختی ها پیچیده شده است و دوزخ در شهوات.» [شهوت همان سبب سازی و چیزهایی است که تو در مرکزت قرار می دهی و با آنها همانیده می شوی. چیزهایی را که ما می پرستیم و قبول داریم، با آنها همانیده هستیم و از آنها سبب می سازیم.]

حدیث

«حُقَّتِ الْجَنَّةُ بِالْمَكَارِهِ وَ حُقَّتِ النَّارُ بِالشَّهَوَاتِ.»

«بهشت در چیزهای ناخوشایند [به لحاظ ذهنی] پوشیده شده و دوزخ در شهوات [یا چیزهای خوشایند من ذهنی].»

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۷۹۳

از مَبَدَّلِ بَیْنِ، وَسَايِطِ رَا بَمَانِ

کَزِ وَسَايِطِ دَوْرِ گَرْدِي زَاصلِ اَن

\*بمان: ترک کن، رها کن

همه چیز در دست مبدل یعنی خداوند است، پس سبب های ذهنی را کنار بگذار و رها کن. در غیر این صورت از خداوند که اصل همین سبب های ذهنی ست، دور می شوی.



مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۷۹۴

واسطه هر جا فزون شد وصل جَست

واسطه کم، ذوق وصل افزون تر است

هرجا سبب‌سازی‌های ذهنی و سبب‌ها زیاد شدند، همیشه به ذهن می‌روی، علت و معلول می‌کنی و واکنش نشان می‌دهی، بدان که وصل به خداوند جَسته است و از وصل با او خبری نیست اما اگر واسطه و سبب‌ها کم شدند، در این صورت ذوق وصل افزون تر می‌شود.

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۷۹۵

از سبب‌دانی شود کم حیرت

حیرت تو ره دهد در حضرتت

از سبب‌دانی، سبب‌سازی و علت و معلول کردن در ذهن، حیرت تو کم می‌شود. زیرا فکر می‌کنی فقط با سبب‌سازی توست که همه کارها درست می‌شوند. در صورتی که حیرت تو سبب می‌شود که به بارگاه خداوند راه پیدا کنی و با او یکی شوی.

نکته ۱: شما فکر می‌کنید که فقط با سبب‌سازی شماست که کارها درست می‌شوند و اگر هم درست نمی‌شوند شما بدشانس هستید یا خداوند به شما لطفی ندارد. این امتحان زندگی یا خداوند است.

نکته ۲: «حیرت» در زندگی ما چیز مهمی است. این که بگوییم واقعاً با سبب‌سازی نمی‌شود کارها را درست کرد. انگشت به دهان ماندن، اعتراف به ناقص بودن عقل من ذهنی، اقرار به عاجز و جاهل بودن، اعتقاد به عشق، این که فضاگشایی و فکر و عمل زندگی می‌تواند به ما کمک کند، تنها کمک اوست و من ذهنی کمک نمی‌کند، همه این‌ها حیرت است.



مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۱۴۰۷

زیرکی بفروش و حیرانی بخر

زیرکی ظنّ است و حیرانی نظر

این زیرکی من ذهنی را بگذار برود و حیرانی را بخر، برای این که زیرکی از جنس سبب‌سازی و فکر است، اما حیرانی از جنس هشیاری نظر است. [حیرانی حالتی است که دیگر ذهن تعطیل شده‌است و اگر هم هنوز سبب‌سازی می‌کنید، اهمیتی ندارد. یعنی طبق سبب‌سازی شما ممکن است امری انجام شود و یا ممکن است انجام نشود. در هر صورت شما فضا را باز می‌کنید، یاد می‌گیرید، به حرف زندگی گوش می‌کنید و در نتیجه حیرت شما بیشتر می‌شود.]

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۱۴۷۹

نه قبول اندیش، نه ردّ ای غلام

امر را و نهی را می‌بین مدام

با من ذهنی نه قبول کن و نه رد کن، بلکه فضا را باز کن، بین امر و نهی زندگی در این لحظه چیست و لحظه به لحظه این کار را بکن. [یعنی اتفاقات را در این لحظه به صورت پویا ببین و دچار هیجان نشو، اگر خشم آمد آن را کنار بزن و با پذیرش پی‌درپی و فضاگشایی پیش برو.]

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۳۰۴۹

ربود عقل و دلم را جمال آن عربی

درون غمزه مستش هزار بوالعجبی

\*غمزه: عشوه و ناز معشوق

\*بوالعجبی: چیزهای شگفت‌انگیز



عقل و دل من را جمال آن زیبارویی که با ذهن نمی‌توانستم بشناسم یعنی جمال خداوند، ربود. در اشارات ابروی او که به صورت پیغام‌هایی به دلم می‌آمد و مرا مست می‌کرد، هزاران چیز شگفت‌انگیز وجود داشت که از آن‌ها حیران شدم و عقل و دلم رفت.

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۳۰۴۹

هزار عقل و ادب داشتیم من، ای خواجه

کنون چو مست و خرابم، صلا بی ادبی

\*صلا: دعوت عمومی

من در من ذهنی هزاران نوع عقل و ادب داشتیم. حالا که فضا را باز کرده‌ام، مرکزم عدم شده و مست و خراب شده‌ام، همه آن‌ها را کنار گذاشته‌ام و مردم را به بی ادبی نسبت به عقل و ادب ذهن دعوت می‌کنم؛ چراکه ادب خداوند را قبول کردن از نظر ذهن بی ادبی است.

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۳۰۴۹

مسبب سبب این جا در سبب بریست

تو آن ببین که سبب می‌کشد ز بی سببی

به وجود آورنده سبب که خداوند است در سبب‌سازی ذهنی را به روی من بسته‌است یعنی من دیگر فضا را باز کرده و با هشیاری نظر فکر و عمل می‌کنم. تو این را ببین که خداوند از فضای گشوده شده که بی سببی است، سبب بیرون می‌آورد. چنانچه سبب‌ها، راه‌حل‌ها و عوامل جلو برنده، از آن فضا باید بیرون بیاید.





با تشکر:

کارگروه خلاصه‌سازی متن برنامه‌ها

گوینده: لیلا

منابع: برنامه ۹۸۹ گنج حضور (استاد پرویز شهبازی)

کتاب‌های تفسیر مثنوی (استاد کریم زمانی)

با تشکر: کارگروه خلاصه نویسی متن برنامه‌های گنج حضور

پایان



خلاصه شرح ابیات مثنوی و دیوان شمس ، موضوع برنامه ۹۸۹ گنج حضور، بخش هفتم

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۲۴۱۸

گفت: ای شه با چنین عقل و ادب

این چه شید است؟ این چه فعل است؟ ای عجب!

\*شید: حيله گری، نیرنگ‌بازی

[جوانی که قصد زن گرفتن داشت تصمیم می‌گیرد با آدم عاقلی مشورت کند. پس به شهری می‌رود و می‌گوید یک دانشمند به من نشان دهید تا از او سؤالاتی بپرسم. مردم شهر مردی را به او نشان می‌دهند که در میدان شهر سوار بر اسب چوبی با بچه‌ها بازی می‌کرد. جوان او را صدا زد. مرد با اسب چوبی آمد و گفت: «زودتر سؤالات را بپرس و از اسبم فاصله بگیر زیرا چموش است و ممکن است لگد بزند.» درواقع مرد با این صحبت‌ها خود را به دیوانگی می‌زد. جوان گفت: «ای شاه، ای انسانی که واقعاً به زندگی زنده شده‌ای، با این خردورزی و با چنین عقل و ادب، این چه حيله و فریبکاری است؟ این تعجب‌آور است.»

نکته: یکی از مهم‌ترین جنبه‌های تخریب من‌ذهنی که بسیار مخرب است قضاوت است. ما خوب و بد می‌کنیم. قضاوت دست در دست مقاومت، من‌ذهنی را می‌سازد. فوراً تا یک نفر را می‌بینیم می‌گوییم او ابله است و آن یکی عاقل است. این خاصیت من‌ذهنی است.

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۲۴۱۹

تو ورای عقلِ کُلی در بیان

آفتابی، در جنون چونی نهان؟

عقل تو ورای عقل کل است، تو همچون آفتاب هستی. چطور در دیوانگی خودت را پنهان کرده‌ای؟



مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۲۴۲۰

گفت: این اوباش، رأیی می‌زنند

تا در این شهر خودم قاضی کند

[آدم عاقل] گفت: اهالی این شهر، من‌های ذهنی، با همدیگر مشورت کردند و می‌خواهند من را قاضی کنند. [درحالی‌که من نمی‌خواهم قاضی شوم].

نکته: منظور از «قاضی» در این داستان، قاضی دادگاه نیست بلکه به خاصیت قضاوت من‌ذهنی اشاره می‌کند که دائماً درحال نیک و بد کردن چیزها و اتفاقات است. بنابراین شما باید خودتان را دائماً نظارت کنید که آیا من‌ذهنی من در حال قضاوت است یا خیر؟

همین‌که قضاوت می‌کند جلو آن بایستید و با آدم‌هایی که مرتب قضاوت می‌کنند و پشت سر هرکسی چیزی می‌گویند، قاطی نشوید.

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۲۴۲۱

دفع می‌گفتم، مرا گفتند: نی

نیست چون تو عالمی، صاحب‌فنی

من می‌گفتم نه من قاضی نمی‌شوم، اما مردم می‌گفتند: «نه باید قاضی شوی، چون در این شهر دانشمند و صاحب‌فنی مثل تو نداریم.»



مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۲۴۲۲

با وجودِ تو حرام است و خبیث

که کم از تو در قضا گوید حدیث

با وجود تو حرام، زشت و بدشگون است که ما کمتر از تو را به مقام قضاوت برسانیم.

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۲۴۲۳

در شریعت نیست دستوری که ما

کمتر از تو شه کنیم و پیشوا

شریعت هم به ما اجازه نمی‌دهد که وقتی انسان واجد شرایطی مانند تو داریم، شخص دیگری که کمتر از تو می‌داند را در این شهر شاه و رهبر کنیم.

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۲۴۲۴

زین ضرورت گنج و دیوانه شدم

لیک در باطن همانم که بدم

[آدم عاقل می‌گوید:] از این ضرورتی که پیش آمد خودم را به گنجی و دیوانگی زدم، یعنی در ظاهر گنج و دیوانه‌ام تا من‌های ذهنی من را این‌گونه ببینند. اما در باطن همان‌طور زنده به بی‌نهایت و ابدیت خداوند هستم.

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۲۴۲۵

عقل من گنج است و من ویرانه‌ام

گنج اگر پیدا کنم، دیوانه‌ام



عقل من همچون گنج بوده و ظاهر من خرابه است، [شما هم ظاهر من را می بینید و می گوید این شخص دیوانه است].  
اگر گنج عظم را فاش کرده و به مردم نشان دهیم، دیوانه واقعی هستیم.

نکته: این ها همه ابیاتی هستند که نشان می دهند شما می توانید به لحاظ من ذهنی خراب باشید، ولی گنج باشید. اگر گنج  
عقلمان را به مردم نشان دهیم، دیوانه ایم.

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۲۴۲۶

اوست دیوانه که دیوانه نشد

این عَسَس را دید و، در خانه نشد

\*عَسَس: داروغه، گزمه

دیوانه کسی ست که [همچون آن عاقل فرزانه که به زندگی زنده شده بود] خودش را به دیوانگی نزند و خرد خود را  
پیش من های ذهنی فاش کند. همچنین او وقتی من ذهنی بزرگ و سیستمی که بر جامعه حاکم است را می بیند، خردش  
را از او پنهان نکند و به خانه نرود. [به عبارت دیگر نیروی من ذهنی که بر جهان فرمانروایی می کند، اگر با پیشنهاد پول  
و مقام قصد سوءاستفاده از یک انسان عارفی را داشته باشد و او قبول کند در این صورت مشخص می شود که آن انسان  
عارف راضی شده که با آن شاه ظالم همکاری کند، اما در اصل یک عارف حقیقی مثل مولانا گنج خرد خود را پنهان  
می کند و آن مقام و پول را هرگز قبول نمی کند].

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۲۴۲۷

دانش من جوهر آمد نه عَرَض

این بهایی نیست بهر هر عَرَض



دانش من که از جنس آلت و زندگی ست، در ذات من است و عَرَض نیست. عَرَض هر چیزی ست که ذهن نشان می دهد. پس این جوهر من، زندگی و خدایت من، چیزی نیست که برای هر غرض ذهنی و خواسته های من ذهنی، آن را خرج کنم و بدهم برود.

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۲۴۲۸

کانِ قَندَم، نِیستَانِ شِگَرَم

هم ز من می روید و، من می خورم

خودم ذاتاً معدن شکر هستم، انواع و اقسام شادی ها و خردها را به این جهان می ریزم. تمام شادی ها که از ذات من می روید را هم خودم می خورم و هم در جهان پخش می کنم.

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۲۴۲۹

علمِ تَقلیدِی و تعلیمی ست آن

کَز نُفُورِ مُسْتَمِعِ دَارِدِ فَعَان

\*نُفُور: رمیدن، نفرت

آن علمی که از تنفر یا بد آمدن مردمی که شنوندگان آن هستند فغان و غوغا برپا می کند، علم کتابی و تقلیدی است که آدم از دیگران یاد می گیرد. [زیرا اگر کسی مانند مولانا که به زندگی زنده شده، علم را از ذاتش و فضای گشوده شده آورده باشد، از نفرت مردم نمی ترسد و برایش مهم نیست که یک نفر به سخنانش گوش می کند یا هزار نفر، یا اصلاً کسی توجه نمی کند.]

نکته: قضاوت من ذهنی مبتنی بر علم تقلیدی ست که از دیگران گرفته شده است.



مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۲۳۳۰

هر که بستاید تو را، دشنام ده

سود و سرمایه به مفسد وام ده

\*مفسد: تهی دست

هر کسی تو را ستایش کند، حتماً خصوصیات من ذهنی را به تو نسبت می‌دهد. تو آن ستایش‌ها را قبول نکن و حتی آن‌ها را دشنام تلقی کن؛ بنابراین سرمایه من ذهنی، همانیدگی‌ها و سود آن را که همین تعریف‌ها، ستایش‌ها و انرژی‌های بد و مخرب آن است، به همان من ذهنی وام بده.

«بیت هندسی»

با تشکر:

کارگروه خلاصه‌سازی متن برنامه‌ها

گوینده: لیلا

منابع: برنامه ۹۸۹ گنج حضور (استاد پرویز شهبازی)

کتاب‌های تفسیر مثنوی (استاد کریم زمانی)

با تشکر: کارگروه خلاصه نویسی متن برنامه‌های گنج حضور

پایان



خلاصه شرح ابیات مثنوی و دیوان شمس ، موضوع برنامه ۹۸۹ گنج حضور، بخش هشتم

مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۲۱۴

عَلَّتِي بَتَّرَ زِ پندارِ کمال

نیست اندر جانِ تو ای ذودلال

\*ذودلال: صاحبِ ناز و کرشمه

ای عشوه‌فروشِ حقه‌باز، مرضی بدتر از داشتن یک هویت بدلی که فکر می‌کند کامل است و همه چیز را می‌داند، در جان تو وجود ندارد. [این یک پندار است و پندار یعنی مجاز.]

«ابیات هندسی»

نکته: ناموس و درد از پندار کمال زاییده می‌شوند که هر سه این‌ها همیشه با هم هستند.

مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۲۴۰

کرده حقِ ناموس را صد من حدید

ای بسی بسته به بندِ ناپدید

\*حدید: آهن

خداوند حیثیت بدلی را همچون صد من آهن سنگین کرده‌است و چه بسیارند انسان‌هایی که با این بند دیده‌نشدنی بسته شده‌اند.

«ابیات هندسی»





نکته ۱: کسی که پندار کمال و «می دانم» دارد با الگوهای ذهنی اش همانیده است، بنابراین براساس این فکرها مرتب قضاوت می کند و هر کس مطابق میل او رفتار نکند را ابله می داند و حتی برچسب های بدتر از این هم دارد تا به آن شخص نسبت دهد. پس ناموس دارد یعنی چیزها به او برمی خورد. مثلاً اگر بی مرادی ای پیش بیاید حاضر نیست از آن چیزی یاد بگیرد، چون می گوید چیزی نیست که من ندانم!

نکته ۲: کسی که ناموس و پندار کمال دارد، درد، فکرهای مجازی و توهمات خودش را دارد. در وهم او ترک ادب وجود دارد، یعنی چنین کسی بی ادب هم هست.

مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۲۱۹

در تگ جو هست سرگین ای فتی

گرچه جو صافی نماید مر تو را

\*فتی: جوان، جوان مرد

ای انسان، زیر این ظاهر آرام من ذهنی تو دردهای زیادی وجود دارد، اگرچه ظاهرت همچون جویی زلال و آرام به نظر می آید.

مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۱۳۸۷

خویش مجرم دان و مجرم گو، مترس

تا ندزد از تو آن اُستاد، درس

حالا که می دانی، ناموس، درد و پندار کمال داری، اعتراف کن که تقصیر خودت بوده و خودت را مجرم بدان. بگو که من ذهنی داری، از طریق همانیدگی ها می بینی و مشکلاتت را خودت ایجاد کرده ای، نه دیگران. از این اعتراف نترس که



ترس نشان ناموس بدلی است و اگر ناموس داشته باشی از استاد که خداوند و بزرگی چون مولانا است، چیزی یاد نمی‌گیری.

مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۱۳۸۸

چون بگویی: جاهلم، تعلیم ده

این چنین انصاف از ناموس به

\*ناموس: خودبینی، تکبر

اگر بگویی: «ای خداوند و یا ای مولانا، من جاهلم، بنابراین فضا را باز می‌کنم تا تو به من یاد بدهی.»، این کار تو منصفانه است؛ زیرا این که تو خودت زندگی‌ات را خراب کرده‌ای، واقعیت دارد و این انصاف تو از یک حیثیت بدلی بهتر است.

نکته: ما مرتب یک تصویر ذهنی از خودمان را بزرگ می‌کنیم و جلوی مردم می‌گذاریم که مثلاً من بزرگ و دانشمندم، خانواده ما یکی از بهترین خانواده‌هاست، رابطه من با همسر عالی و بچه‌هایم موفق هستند، اصلاً من یکی از خوشبخت‌ترین آدم‌های روی زمین هستم؛ چرا ناموس درست می‌کنی؟! چرا این تصویر ذهنی را به مردم ارائه می‌کنی؟

مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۱۳۸۹

از پدر آموز ای روشن‌بین

ربنا گفت و ظلمنا پیش از این

\*جبین: پیشانی

\*ظلمنا: ستم کردیم

ای انسان، از حضرت آدم بیاموز که آن پیشانی‌روشن گفت: «خدایا ما به خودمان ستم کردیم.» ما چیزها را به مرکزمان آوردیم، درحالی که قرار بود تو را به مرکز خود بیاوریم و این چنین سر خودمان بلا آوردیم و به خودمان جفا کردیم.



[بنابراین تو هم مانند او انسانی پیشانی بلند باش، اقرار کن، خودت را مجرم بدان، فضا را باز کن، من ذهنی‌ات را کوچک کن، چیزی با ذهن نخواه، بی‌نیاز باش، ضرورت را بسنج و بدان که پندار کمال داری.]

قرآن کریم، سوره اعراف (۷)، آیه ۲۳

«قَالَ رَبَّنَا ظَلَمْنَا أَنْفُسَنَا وَإِن لَّمْ تَغْفِرْ لَنَا وَتَرْحَمْنَا لَنَكُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِينَ.»

«گفتند: ای پروردگار ما، [ما با آوردن همانیدگی‌ها و دردها به مرکزمان و پخش درد] به خود ستم کردیم و اگر ما را نیامرزی [یعنی کمک نکنی ما فضا را باز کنیم و همانیدگی‌ها را از ما نگیری، به طوری که تا آخر عمر با همین مرکز جسمی بینیم] و بر ما رحمت نیاوری، از زیان دیدگان خواهیم بود. [بدبخت خواهیم شد و اصلاً از بین می‌رویم].»

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۱۶۰۱

آن که خواهی کز غمش خسته کنی

راه زاری بر دلش بسته کنی

خدایا، اگر بخواهی کسی را به وسیله غم زخمی کنی، راه زاری را بر دلش می‌بندی. یعنی اگر کسی به غفلت و خرابکاری‌های خودش اقرار نکند، زندگی راه زاری را بر دلش می‌بندد. دیگر التماس خداوند را نمی‌کند، فضا را باز نمی‌کند، به زندگی بر نمی‌گردد و از او کمک نمی‌خواهد، در این صورت به وسیله غم زخمی خواهد شد.

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۱۶۰۲

تا فروآید بلا بی دافعی

چون نباشد از تضرع شافعی

\*تضرع: زاری کردن

\*شافع: شفاعت‌کننده



تا این که بر سر چنین شخصی بلا بیاید درحالی که او نمی تواند آن بلا را دفع کند؛ برای این که تضرع و زاری و فضاگشایی را به عنوان شفاعت کننده ندارد. [تضرع همان التماس، اعتراف به عاجز و جاهل بودن، فضاگشایی، صبر کردن و منتظر بودن است].

نکته: عکس «تضرع» حالتی است که من ذهنی به عنوان پندار کمال بلند می شود و می گوید «من می دانم و ناموس دارم»، پس دردها را حفظ کرده و پخش می کند.

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۱۶۰۳

و آن که خواهی کز بلایش و آخری

جان او را در تضرع آوری

ولی اگر بخواهی کسی را از بلا بخری، جان و مرکز او را به فضاگشایی، التماس و تضرع درمی آوری. [منظور از تضرع، زاری من ذهنی نیست، که من فلان چیز را ندارم، یا چرا فلان چیز را از من گرفتی؟ این زاری مثبت است و عجز و جهل من ذهنی ما را نشان می دهد، در این حالت ما اقرار می کنیم که بلد نیستیم].

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۱۶۰۴

گفته ای اندر نبی، کآن اُمتان

که بر ایشان آمد آن قهرِ گران

\*نبی: قرآن کریم

در قرآن گفته ای چطور آن گروه از آدمها که بر آنها سختی و قهر فرستادم، در آن لحظه تضرع نکردند؟ سختی را دیدند و دوباره سرکش شدند؟ [حال اگر ما سختی ببینیم و حقیقتاً فضاگشایی و گریه و زاری کنیم و وضعمان درست شود، آیا دوباره رُدوَلَعَادُوا کرده به ذهن برمی گردیم و طغیان می کنیم؟]



مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۱۶۰۵

چون تضرع می نکردند آن نفس؟

تا بلا زیشان بگشتی باز پس

چگونه در آن لحظه که بی مراد شدند، تضرع نکردند و فضا را نگشودند تا بلا از آن‌ها رفع شود؟

نکته: منظور خداوند این است که ما من ذهنی را متلاشی کنیم و مرکزمان را در اختیار او بگذاریم تا از طریق ما فکر و عمل کند، تا عشقش را بیان کند، اما ما این کار را نمی‌کنیم، به‌عنوان من ذهنی بالا می‌آییم و سبب تخریب می‌شویم، که این تخریب را در زندگی شخصی مان دیده‌ایم.

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۱۶۰۶

لیک دل‌هاشان چو قاسی گشته بود

آن گنه‌هاشان عبادت می نمود

\*قاسی: سخت، سفت

اما چون دل‌های آن‌ها سفت و سخت مثل سنگ خاره شده بود و فضا را باز نمی‌کردند، گناه کردن یعنی فکر و عمل کردن برحسب همانیدگی‌ها، سبب‌سازی ذهن و بی‌ادبی به نظرشان عبادت می‌آمد. [شما به خودتان مراجعه کنید، آیا درد پخش کردن، سبب‌سازی ذهن و تحمیل چیزها به دیگران را عبادت می‌دانید؟]

قرآن کریم، سوره انعام (۶)، آیه ۴۳

«فَلَوْلَا إِذْ جَاءَهُمْ بَأْسُنَا تَضَرَّعُوا وَلَكِنْ قَسَتْ قُلُوبُهُمْ وَزَيَّنَ لَهُمُ الشَّيْطَانُ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ.»

«پس چرا هنگامی که عذاب ما به آن‌ها رسید زاری نکردند؟ زیرا دل‌هایشان را قساوت فراگرفته و شیطان اعمالشان را

در نظرشان آراسته بود.»



[شیطان چنان اعمالشان را آراسته بود که ظلم‌های خودشان را عبادت می‌پنداشتند، درحالی که اسیر حرص و شهوتِ جسم در مرکزشان بودند و به دنبال آن می‌رفتند، این کارها را عبادت می‌پنداشتند.]

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۱۶۰۷

تا نداند خویش را مجرمِ عَنید

آب از چشمش کجا داند دوید؟

\*عَنید: ستیزه‌گر

تا زمانی که ستیزه‌گر خودش را مجرم نداند و به‌عنوان من‌ذهنی اقرار نکند که تقصیر خودش بوده، در این صورت آب از چشمش جاری نمی‌شود، یعنی فضا باز نمی‌شود، به گریه و زاری نمی‌افتد و تسلیم نمی‌شود. [بنابراین متوجه می‌شویم که ما ستیزه‌گر و عَنید بوده‌ایم و باید اقرار کنیم.]

قرآن کریم، سوره انعام (۶)، آیه ۴۲

«وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا إِلَىٰ أُمَمٍ مِّن قَبْلِكَ فَأَخَذْنَاهُم بِالْبَأْسَاءِ وَالضَّرَّاءِ لَعَلَّهُمْ يَتَضَرَّعُونَ.»

«هرآینه بر امت‌هایی که پیش از تو بودند پیامبرانی فرستادیم و آنان را به سختی‌ها و آفت‌ها دچار کردیم تا مگر زاری کنند.»

با تشکر:

کارگروه خلاصه‌سازی متن برنامه‌ها

گوینده: لیلا



منابع: برنامه ۹۸۹ گنج حضور (استاد پرویز شهبازی)

کتاب‌های تفسیر مثنوی (استاد کریم زمانی)

با تشکر: کارگروه خلاصه نویسی متن برنامه‌های گنج حضور

پایان



همراهان عزیز گنج حضور، لطفاً برای ارسال پیغام‌های عشق خود، از کانال تلگرام آقای شهبازی که در زیر مشاهده می‌شود استفاده نمایید. در موارد استثنایی که دسترسی به تلگرام وجود ندارد، می‌توانید پیغام خود را از طریق ایمیل به آدرس ایمیل آقای شهبازی ارسال فرمایید.

با سپاس،

گروه تهیه مجموعه پیغام عشق



تلگرام آقای شهبازی

+1 818 970 3345



ایمیل آقای شهبازی

Parviz4762@mac.com